

کلام؟
 ناعل مبتدا / مسند الیه / فقط بر اسم واقع شود / مسند الیه / مبتدا / الفروع جنة / خبر / (اسم)
 فعل / خبر / مسند الیه / هم بر اسم / هم بر فعل هم خبر / واقع شود / فعل / جاء الحق / مسند (اسم) / (اسم)

فعله (زیاری) برای تمام کردن معنی کلام / مسند الیه / مبتدا / علی لا یظلم علی نقیبه / فعل / (فعل) / فاعله (جابر و غیره)

جمله اسمیه / مبتدا / خبر / علی عادل / مسند الیه / مسند / مفعول

جمله فعلیه / فعل / فاعل یا نائب فاعل / مسند الیه / (ایناک) نقیبه / مفعول / ضمیر مفعول

هرگاه جوایم چیزی را منحصر کنیم و آن را تا کنید کنیم ضمیر بر فعل مقدم می شود
 - اشاره حصر - برای تاکید

حرف نداشت، بجای فعل / یا / ابراهیم / مفعول مبنی بر فاعل
 حرف شده آمده / ادعو - اطلب / جمله فعلیه / ملامت صواب

حقیقت نقیبه که بره = جمله فعلیه است / ضمیر مقدم است

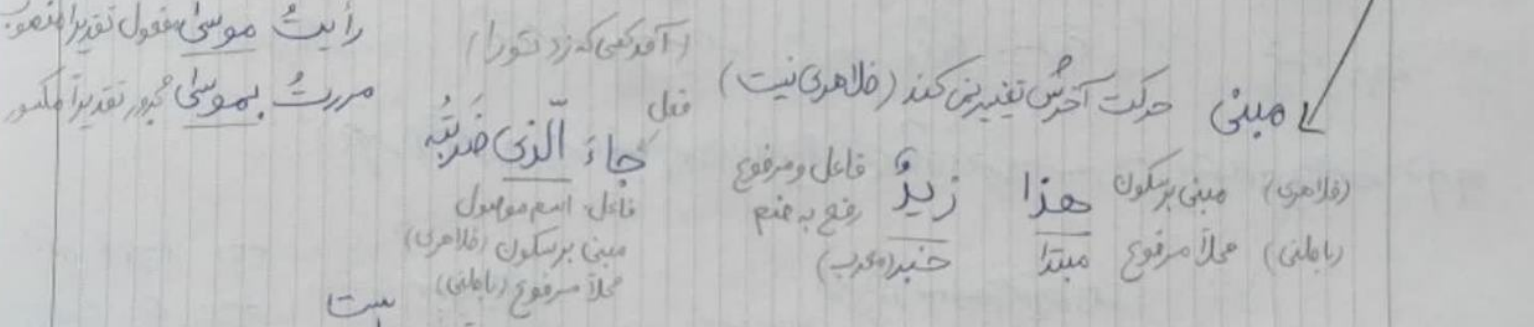
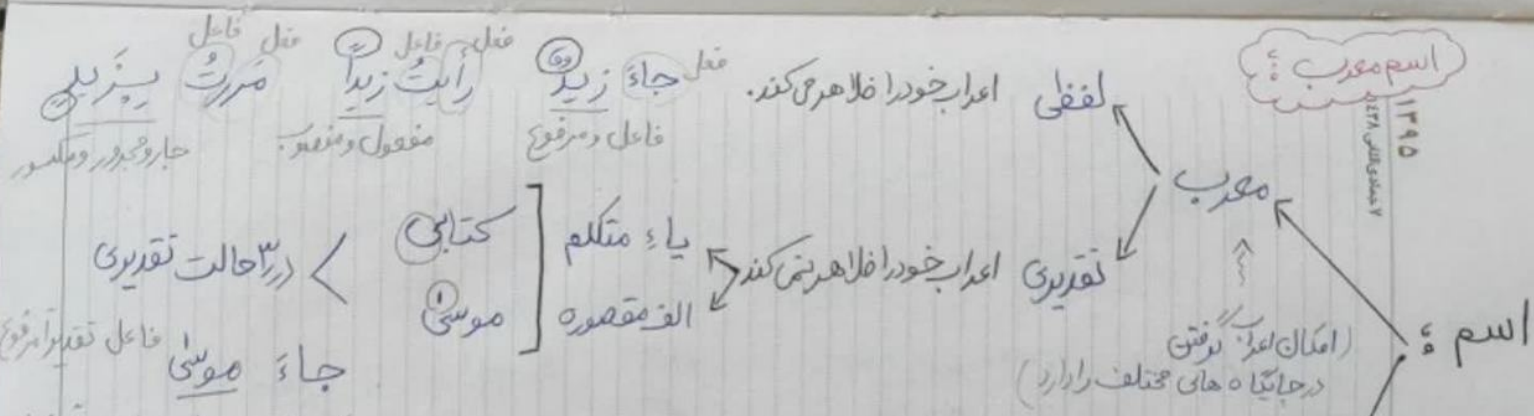
اسم؛ کلمه ای که دارای معنا مستقل است بدون دلالت بزوال / فعل؛ کلمه ای که هم دارای معنا و هم دلالت بزوال دارد
 حرف؛ دلالت نمی کند بزوال / معنای مستقل ندارد (غیر مستقل)
 اسناد؛ نسبت دادن یکی از دو کلمه به دیگری (صورتی که فایده ندارد)
 جمله اعم از کلام است / جمله عام تر از کلام است

جمله کلام

اسم معرفت؟
 ۱۳۹۵
۲۳ شهریور

لفظی اعراب خود را ظاهر می کند.
 فعل / خبر / (و) / جاء زید / فاعل و مرفوع
 فعل / فاعل / رأیت زیداً / مفعول و منصوب
 فعل / فاعل / صرحت / مفعول و منصوب
 فعل / فاعل / زید / مفعول و منصوب

اسم معرب؟
۱۳۹۵
۷ جمادی الثانی ۱۳۲۸



* اسماء منقولہ (ہاری - قاضی) «جائیہ رفعی و حبری» - تقریری است

«جائیہ نسبئی» - لفظی و فلاهری است.

جاء القاضی - فاعل - تقریر مرفوع

رائب القاضی - مقول - منصوب لفظی (فلاهری)

مررت بالقاضی - تقریر مجوز

علامت اعراب اسماء؟

۱۳۹۵
۵ شهریور ۱۳۹۵

مواضع
علامات
اسم

اصلاي؟

۱ اسم مفرد منصرف صحیح

۲ اجاری مجری صحیح

۳ جمع مکسر

زید ← اعراب اهلی ← می گیرد نسبت به جایگاه

کلمه ای که حرف آخرش حرف عله ماقبل ساکن باشد (لَو - ظَلَمَ) اسمی که اعراب به (باء نسبت) منصوبی شده باشد یا نشود بگیرد مَدْعُو - مَرْمُوع

جمع مکسر عربی است که فاعله منفی ندارد و اگر شکسته شود به مفردش تبدیل نمی شود چنانچه چال

۳ یا از حرکت

جمع مؤنث سالم یا ملحقات
مسلمات اولاد ازواج

فنیایی؟

صغیر بعد
ک یا از حرف

اسمی غیر منصرف

در حالت جری به جای کسه فتنه می گیرد ←

جمع مؤنث سالم یا ملحقات

در حالت نقیبه به جای فتنه کسه می گیرد ←

مفعول با بر فتنه بگیرد و کسه گرفته ←

جاء ابراهیم فاعل و مرفوع اهلی

رائت ابراهیم مفعول و منصوب اهلی

مررت یا ابراهیم فنیایی فتنه بنیاد کسه

مرفوع است باید بگیرد و کسه گرفته

جاء مسلمات فاعل و مرفوع اهلی

رائت مسلمات فنیایی کسه بنیاد کسه

مررت مسلمات مرفوع و مکسر اهلی

* اسم غیر منصرف اسمی است که اعراب در آن جمع شده باشد. تقوین نمی گیرد مثل ابراهیم که علم است هم عجم

* نشانه جمع مؤنث سالم (ات) است کلماتی مانند (اولاد و ازواج) جمع نینه بگند (ات) آن جزو حروف کلمه است و بخاطر داشتن این نشانه به جمع مؤنث سالم ملحق شده (نینه شده) نامملکی

March 2017
4

۱۶
5

۱. معنوی؛ متنی نصر الله چه توقعی باری خداست؟

چون از لحاظ معنی شبیه به حروف استفهام (که، شکی) هستند و حروف استفهام (هل) مبین هستند پس (متنی) را هم مبین می‌گیریم.

۲. و فعلی؛ ضمائر چون از کاف و ضعیفان شبیه به حروف هستند و حروف مبین هستند پس ضمائر را هم مبین می‌گیریم.

ف و حروف مبین هستند →
ت و ت فمیر

عامل: چیزی که بوسیله آن نصب و خبر و رفع به وجود می‌آید (رابعاً تفتیح حرکت معمول می‌شود)

فعل عامل	جاءَ	فعل عامل	رأيتَ	فعل عامل	زیداً	فعل عامل	صرختَ	فعل عامل	بشیرید	معمول خبر و رفع
	معمول		معمول		معمول		معمول		معمول	
	فاعل و مرفوع		مفعول		مفعول اول		مفعول اول		مفعول اول	

* ← عامل

اداره

۱ اسماء خمسه خوشاوندگوسر
آخ - آب - فم - حم - ذو
تفاوت بزرگه دقت = صاحب

در حالت لغوی بی جای حرکت حرف می گیرد

در حالت فعی ← واو جاء اخوک
در حالت نعی ← الف رأیت اخطاک
در حالت جری ← یاء مررت باخوکیک

3 March 2017

اسم که بزرگه فعیل باشد

۱ در صورتی که این کسوف را ۱ مکتبه باشد (معتوه نباشد) جاء انیک در حالت فعی می گیرد و ضمه

۲ با هم داشته باشد ← ۲ مکتبه باشد (معتوه نباشد جمع نباشد) جاء ابانک چون جمع است در حالت فعی گرفته

۳ مضاف به غیر یاء مکتبه باشد اگر مضاف به یاء مکتبه باشد امر پس تقدیری است.

۱ اسم معنی را نقد (ان - ین) در حالت فعی به الف جاء الرجلان کلامها
و ماضیات آن در حالت نعی و جری به یاء رأیت الرجلین کلماتها

مررت بالرجلین کلماتها
معنی مذکر ← (نیای)

جاءنی امر انان کلماتها
معنی مؤنث ←

رأیت امر انین کلماتها
معنی مؤنث ← (نیای)

مررت امر انین کلماتها
معنی مؤنث ← (نیای)

اسم معنی حقیقی ← امر - لامرد
اما ماضیات مفرد نادر چون (الذات من کفد بربا تا ملحق سوره به معنی

کلا - انان ← برای مذکر

کلتا - اننان ← برای مؤنث

* کلا از اسمها دانم الافاق است حتما باید بعد از آن مضاف الیه بیاید در مثالهای بالا آ

نجا ضمیر است (مضاف الیه، ضمیر واقع شده است) ← تقدیر از مفعول ← مضاف

* اگر مضاف الیه، اسم ظاهر باشد، اعراب بیان به حرکات تقدیری است ← رأیت کلا الرجلین

مررت بکلا الرجلین ← تقدیر از مفعول ← مضاف

← جمع مذکر سالم؛ (چند نفر)

جاءنی مسامون فاعل و مرفوع به واو

رأیت مسامون مفعول، منصوب به ی

مررت بمسالمین مجرور، مجرور به ی

«حالت فعلی به واو»

«حالت فعلی و خبری به یاء»

مذکر ←

اولی (اولی ۲ پین)

اولی آ و ملحقات آن

عقود ۹

۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

الف مقصوره در بعضی جاها
در این شکل است.

اسم مقصوره؛ اسمی که آخرین الف مقصوره که چیزی جز اصلی خودش باشد مانند موسی - عصا

هِيَ عَصَايَ

مبتدا خبر تقدیر از رفع

أَلَيْ عَصَاكَ

نكرة و فاعل مفعول تقدیر از منصوب

بِعَصَاكَ الْحَجِيرَ

مجرور تقدیر از مجرور

فتمه باشد

ارواحیه باید قبلش
په تمامای خوانده ان شود
حرکت قبولی کن کند

ا فلاحه عن سود بران نه فتمه نه کمره نه ضمه بخاطر اعرابی که دارد. مفعول از عذر این است که

اسم مضاف به یاد متکلم غیر از یاد تثنیه و جمع مذکر الع؛ اعراب نیای هستند

إِنَّ مَذْهَبِي نَفْسِي لِيَصْدِقِي

تقدیر از منصوب تقدیر از رفع تقدیر از مجرور

اسم منقول؛ اسمی که آخرش یاد ماقبل مکسور باشد مانند قائمی - سایفی

حالت رفعی و مجروری بخاطر سنبلینی تلفظ ← اعراب تقدیری

حالت نصبی بخاطر سببکی تلفظ ← اعراب فلاحه و لفظی

هَارٍ ← هَارِيٌّ ← هَارِيْنٌ ← هَارِيْنٌ ← هَارِيْنٌ ← هَارِيْنٌ

له القامات کسبی
حرف حرفند

تبدیل به یکن

فاعل؟

فعل عامل فاعل معمول فاعل
 قَامَ زَيْدٌ * زَيْدٌ قَامَ ابُوهُ
 اسم فاعل اسم فاعل

اسم فاعل؛ اسمی است که قبل از آن فعل یا سببه فعل قرار گیرد ←
 سببه فعل؛ سببه فعل عمل می کند ولی تأثیرش کمتر از فعل است
 شامل اسم مشتق (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مبالغه، ...) می باشد.

فعل کفیی فاعل برای کفیی
 بِاللهِ عِبْرَةٌ لِقَوْمٍ عِدَّةٍ
 محلاً مرفوع

۱ واجب است که مرفوع باشد.
 * البتة در دو حالت لفظاً مجبور شود
 { وقتی به حرف جر اضافه شود.
 { با اضافه مصدر شود.

زَهَابُ الْمَرْءِ إِلَى الصَّلَاةِ
 مصدر فاعل محلاً مرفوع
 لفظاً مجبور

احکام
 فاعل
 (وجوب فاعل)

۲ وجوب وقوع آن در کلام.

فاعل می تواند اسم فاعل باشد یا ضمیر. و این ضمیر می تواند بارز باشد یا مستتر.

أَتَى أَمْرٌ لِلَّهِ → فاعل اسم فاعل تَسْتَعْجِلُوهُ → فاعل ضمیر بارز

۳ وجوب وقوع آن بعد از مصدر. متغیر از مصدر، فعل است.

* فاعل باید بعد از فعل بیاید. اگر فاعل بر فعل مقدم شود در جایگاه مبتدا قرار می گیرد

و فاعل بصورت ضمیر مستتر آید.

مبتدا الفقر یخسر و فاعل هو مستتر
(مرجع فاعل = الفقر)

اسم فاعل
فعل مفعول
فاعل مفعول
فعل مفعول
فاعل مفعول
فعل مفعول
فاعل جمع

۴ و جوب بقاء فعل با فاعل در یک صیغه؛
* الرفع اسم فلاهر باشد در حالتی (مفرد، منثی، جمع) ← فعل مفرد علی آید ←
* الرفع ضمیر باشد فعل و فاعل در جنس و عدد باید ملاقات کند

زید ضربه فعل مفرد فاعل هو مستتر (مرجع فاعل)
الزیدان ضربه فعل منثی فاعل هاتمه (مرجع فاعل)
الزیدون ضربه فعل جمع فاعل هم مستتر (مرجع فاعل)

فاعل مقدم شود
مبتدا می شود ←

۵ و جوب مؤنث بودن فعل
تعلابی فعل و فاعل از تعرج جنس

هر دو شرط باید با هم باشد ترکیبی نباشد
* «و مورد فعل باید بصورت مؤنث بیاید»

۱ آن چیزی که در فاعل مذکر باشد
مثل هند (مؤنث) زید (اسم مذکر)
۲ الرفع ضمیر باشد (مرجع مؤنث حقیق باشد یا مجازی)
باید فعل مؤنث بیاید

* مؤنث مجاز چیزی است که مدار زوجه خودمان
آن را مؤنث تصور کردیم مثل الشمس (خورشید)
مذکر مجاز من القمر (ماه)

قَامَ زَيْدٌ
فعل فاعل مبتدئ
مرفوعان
قَامَتِ الْيَوْمَ هِنْدٌ

قَامَتِ هِنْدٌ
فعل مؤنث فاعل معرر
مؤنث حقیقی =

قَامَتِ الْيَوْمَ هِنْدٌ
فاعل مؤنث حقیقی هست ولی بین فعل و فاعل فاصله افتاده
بین ما مختیر هستیم که فعل را مذکر بیاوریم یا مؤنث

طلعت الشمس
مؤنث مجازی است
بین ما مختیریم که فعل را به چه صورت بیاوریم

طلعت الشمس
مؤنث مجازی است
بین ما مختیریم که فعل را به چه صورت بیاوریم

قَامَ الْيَوْمَ هِنْدٌ
اختیاری

طلعت الشمس
اختیاری

* الرفع جمع مکسر ، جمع مؤنث سالم یا اسم جمع با شذو ما تده مؤنث غیر حقیقی محل عمل کنیم
یعنی مختیر هستیم که فعل را مذکر بیاوریم یا مؤنث

متقوله از اسم جمع اسمی است که در فلاحه معجزه است
افایه گروهی خاص تعلق می گیرند نساء - قَوْم
زنان گروه

در فلاحه معجزه هستند افایه تعدادی دلالت دارند

قَامَ الرِّجَالُ
جمع مکسر
قَامَتِ الرِّجَالُ

اسم جمع
ذهب النساء
ذهب النساء

در تمام موارد
اختیاری

جمع مؤنث سالم
ذهب المؤمنات
ذهب المؤمنات

* اگر فاعل ضمیر باشد، باید فعل مؤنث باشد و فرقی نمی‌کند فاعل مؤنث حقیقی باشد یا مؤنث مجازی

مبتدا	فایده	مبتدا	فایده
السَّمْسُ	مَلَعَتْ	نَضْرَتْ	فَاظَهَ
مجموع ضمیر می	فعل و فاعل می هست	فعل و فاعل می هست	مجموع ضمیر می
مؤنث مجازی (فعل مؤنث)	مؤنث مجازی	فعل مؤنث	مؤنث حقیقی

۴ اصل تقدم فاعل بر مفعول (چون با ترتیب باید رعایت شود) (فعل فاعل مفعول) ۳ حالات دارد

الف: زمانی که فاعل و مفعول از جنس مخالف ظاهر نشود یا برای مبدی بیرون یا برای اعراب تقدیری یا تبری از استیفاء

فاعل	مفعول	فاعل	مفعول	فاعل	مفعول
أَبِي	عَلَامِي	أَوْ	مَوْئِي	أَوْ	أَزَاكُ
تقدیر مرفوع یا نکره	تقدیر منصوب	تقدیر مرفوع	تقدیر منصوب	تقدیر مرفوع	تقدیر منصوب

موارد مجازی

جایز است مقدم کردن مفعول بر فاعل زمانی که قرینه وجود داشته باشد و مورد استیفاء نشود چه اعراب ظاهر شود یا نشود

فعل	مفعول	فاعل	مفعول
أَكَلَ	الْكَمَثْرِي	بِحَبِي	أَكَلَ
تقدیر منصوب	تقدیر منصوب	تقدیر مرفوع	تقدیر منصوب

فاعل مرفوع	مفعول و منصوب
عَمْرًا	زَيْدٌ
مقدم شده	مقدم شده

قرینه لفظی

قرینه معنوی

کلامی قرینه معنوی است یعنی از روی معنی واضح است که نقش مفعول دارد

ب / زفانی که قاعدا، ضمیر متصل باشد، مفعول مؤخر است
 (ضمیر متصل باید وصل به فعل باشد) = = = = = فعل = قاعدا = ضمیر متصل
فَتَرَبْتُ زَيْدًا
 مفعول و منصوب

ج / زفانی که مفعول، محصور شده باشد
 ادات حصر ← إِلَّا - إِنَّمَا →
 به معنی فقط
إِنَّمَا در ابتدای جمله می آید چیزی که محصور شده در آخر جمله
 همراه چیزی می آید که آن را محصور کرده

* چیز محصور شده حتماً حتماً باید در انتهای جمله باشد.

ما فَتَرَبْتُ زَيْدًا إِلَّا عَمْرًا
 ادات حصر مفعول محصور شده
إِنَّمَا فَتَرَبْتُ زَيْدًا عَمْرًا
 ادات حصر مفعول ابتدای جمله آخر جمله

14

15

1398
1398 هـ

February 2017
20
يوليو

15

Blank lined page with faint bleed-through text from the reverse side. The bleed-through text is illegible but appears to be a list or series of entries.

فعل صحیح ← فَاَزَّ الْحَقُّ صَاحِبًا فاعل صحیح
فعل صحیح ← جَاءَ زَيْدٌ فاعل صحیح

چیزی است که بصورت فعل می آید و فاعل آن مصدری است که تشکیل شده از حروف مصدریه (اَن - اَنْ - اَنَّ - مَ - كَي - لَو) با جمله ای که همراه این حروف می آید

- * حروف مصدریه (اَن - اَنْ - اَنَّ - مَ - كَي - لَو) از مابعد خود مصدری سازد
- * جمله معنای موصول را کامل می کند
- مؤول به = حروف مصدریه + جمله

فعل یَحْسَنُ اَنْ يَجْتَهِدَ فاعل و محلاً مرفوع

حروف مصدریه → از مصدر اجتهاد → چون فاعلات → اجتهاد

معنای الی بیان اجتهاد

جمله نهایی ← یَحْسَنُ اجْتِهَادًا

نائب فاعل

قَتَبْتُ أَنَا
مفعول فاعل ضمیر بارز
مفعول بر فاعل
مفعول مرفوع یعنی پرسکون
برای آکید برای است

* نائب فاعل اسمی است که مقدم میسه بر آن فعل محمول و بعد از حذف فاعل جانشین فاعل می شود.
* تمامی احکامی که فاعل گفته شد در مورد نائب فاعل نیز صدق می کند.

* مفعول فعل قال بصورت جمله است. قِيلَ أَدْخُلِ الْجَنَّةَ
مفعول محمول
قال
نائب فاعل محمول مرفوع
قبلاً مفعول بوده که بصورت جمله آمده

* بعضی مواقع در جمله مفعولی وجود ندارد که جایگزین فاعل شود. باید در جمله دنبال چیز دیگری بگردیم تا از فاعل (که قصد حذف کردنش را داریم) نیابت کند (جایگزینش شود).

- ۱ مصدر
- ۲ ظرف
- ۳ مجبور به حرف

چیزهایی که از فاعل نیابت می کنند ←
(در نبود مفعول)

مفعول مطلق (مصدر)
مفعول فيه (طرف)

از مصدر زفانی که مخفی است
مصدر از جنس فعل است
(مفعول مطلق)

چیزهایی که در نبود مفعول
از فاعل نیابت می کند
(جائزین فاعل می شود)

۲ ظرف زفانی که مخفی است:

صَوْرًا ← صَانِمٌ
صَوْرًا ← صَوْرًا ← صَبِيحٌ

۱۳۹۰
۱۶ شهریور ۱۳۹۰

۱ اوصاف (عمره صفت باشد) ←

فَاعِلٌ
ضَرَبَ زَيْدٌ قَسْرًا سَدِيدًا
فِعْلٌ
ضَرَبَ ضَرْبًا سَدِيدًا
نائب فاعل و مرفوع

۲ بیان (نوع الاضافه)

ضَرَبَ زَيْدٌ ضَرْبَ الْأَمِيرِ
ضَرَبَ ضَرْبَ الْأَمِيرِ
مفعول مطلق
مضاف الیه
نائب فاعل و مرفوع

۳ عدد

ضَرَبَ زَيْدٌ ضَرْبَ ثَلَاثِينَ
مفعول مطلق
مضاف الیه
نائب فاعل و مرفوع

۱ اوصاف (عمره صفت باشد)

لَسَعَتْ لَيْلَةٌ كَامِلَةً
لَسَعَتْ لَيْلَةٌ كَامِلَةً
مفعول
مفعول
نائب فاعل و مرفوع

۲ اضافه

جَلَسَتْ أَوَامُ الْأَسْتَاذِ
جَلَسَتْ أَوَامُ الْأَسْتَاذِ
نائب فاعل و مرفوع

۳ علمیت (علم بودن)

صَحَّتْ رَمَضَانَ صَبِيحٌ
صَحَّتْ رَمَضَانَ صَبِيحٌ
مفعول
مفعول
نائب فاعل و مرفوع

۳- مجرور بحرف

* فعل متعدي فعلی است که نیاز به مفعول دارد

* فعل لازم فعلی است که نیاز به مفعول ندارد

* چنانچه در جمله فعل لازم را سه باسیم برای متعدی کردن آن باید آن را به باب بیرون

یا مجرور بحرف کنیم.

فعل لازم صفت حرفه مجرور نایب فاعل محلا مرفوع صفت مجرور
 لا یبقیه از صفت حرفه مجرور نایب فاعل محلا مرفوع صفت مجرور
 صرنا ← صر یا الحدیقه الجمیله صرنا ← صر

* * * این در صورتی است که جارو مجرور معنای علت داشته باشد، می توانیم جارو مجرور را بعنوان نایب فاعل بگیریم. اگر معنای علت داشته باشد (تعلیل) ضمیر مستری که به مصدر بر می گردد بعنوان نایب فاعل می گیریم.

توقف شد برای تو توقف (مرفوع هو)
 چون معنای تعلیل توقف لک توقف لک
 درآمد لک این توان توقف لک توقف لک
 نایب فاعل گرفت توقف لک توقف لک
 فعل مجرور توقف لک توقف لک
 نایب فاعل توقف لک توقف لک
 (هو مستر)

کتابخانه عمومی امام خمینی (ره) - تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۳۹ - طبقه اول - دفتر ۱۳۹

مبتدا و خبر

۲۶

February 2017

مبتداء اسم مرفوع مجزبی است که از عوامل لفظی است که به آن اسناد داده می شود
(عامل غیر زاید دیگری بر سر آن آورده نشود) => آیر عامل زاید باشد ایاری ندارد

خبر؛ چیزی است که اسناد داده می شود به مبتدا در صورتیکه تمام کسره معنای مبتدا است
عامل غیر زاید است در تکرار نقش مبتدا غیر زایم

زید قائم
مبتدا
مبتدایه

كان زید قائماً
اسم كان خبر كان

الزهد شروه
مبتدا
مبتدایه

ش (زهد شروه)

(آیا عالم در خانه هست؟)

حرف
استفهام

هل من عالم فی الدار

مبتدا
خبر (عالم مجزب)
علا خبر
علا مرفوع

* عامل رفع در هر دو (مبتدا و خبر) معنوی است (لفظی ندارد)
و آن بخاطر ابتدائیت است (ابتدای کلام قرار گرفته است)

الرقیب از من، حرف استنهام و بعد از آن

اسم نکره بیاید، من بعنوان حرف زاید در نظر گرفته می شود

۱۳۹۵
۱۲ جمادی الاول ۱۴۱۸

یا غالباً معرفه

مبتدا مرفوع خبر مرفوع جار و مجرور
والله زووف بالعباد

البته بعضی مواقع مبتدا محذوف دارد که نکره باشد (صورتیکه یکی از شرطی زیر را داشته باشد؛

الف/ نکره موصوفه (برای مبتدا صفت آمده باشد)؛
این صفت ممکن است در یکی از این ۳ حالت باشد؛

کسر بزرگ بعد از یاء
کردن و داشت

لغقی

مؤمن صفت لغقی

تقدیری

تسیر آخره زاناب

معنوی

تسیر آخره آشنایا

شاعر صغیر صفت

بزرگ فقیل مصغر است بر معنی شاعر کوچک

نادر
چون مجوز بر نکره بودن
خودمان صفت
منقول تسیر عظیم بوده
صفتش محذوف شده

ب/ جایگزین موصوف محذوف است. **جاء عالم خیر من جاهل** مرد عالم بهتر است از جاهل

صفت در جایگاه مبتدا تکرار گرفته و قیاساً

ج/ وقوع آن بعد از حرف استفهام؛ **أءلاء مع الله**

مبتدا نکره

د/ وقوع آن بعد از حرف نفی؛ **ما صدق لنا**

مبتدا نکره

هـ/ مقدم کردن خبر به مبتدا زانیه خبر تسیر جمله باشد

سبب نقل
خلاف و مغرور
جار و مجرور

و لذتیا منرداً

خبر مقدم
مبتدا نکره مؤخر

فنی الدار رجل

جار و مجرور
مبتدا نکره مؤخر

اگر سبب جمله بعد از جمله قرار گیرد
صفت آن از شرطی بین خبر باید
مقدم شود

صفت خبر مقدم

۳ اصل تقدم مبتدا بـ خبره

از زمانی که مبتدا از اسماء صدارت مللب باشد (حتماً باید در اول کلام باشد)
اسماء صدارت مللب ← اسماء شرط ← مبتدا ملله من يتق الله يجعل له مخرجاً
اسم شرط فعل شرط مقول فعل شرط
مبتدا ملله مبتدا ملله
مبتدا ملله مبتدا ملله
مبتدا ملله مبتدا ملله

واجبات تقدم مبتدا
ان تصوموا ان تصوموا ان تصوموا
ان تصوموا ان تصوموا ان تصوموا
ان تصوموا ان تصوموا ان تصوموا

اسماء استغناء ← واني لا ارى الهدى
اسم استغناء مبتدا ملله مبتدا ملله
اسم استغناء مبتدا ملله مبتدا ملله

جاء الخبر وخبر (متعلق به عامل عام محذوف) كأنه

۲ زمانه خبر محصور شده باشد با اذان حصه (انها - الا)

انها نحن صلواتها
انها نحن صلواتها
انها نحن صلواتها
انها نحن صلواتها
انها نحن صلواتها

توضیح تفاوت بین انما والا
صفحه ۱۴ دفتر

* یا واقع شده باشد بعد از لَوْلا ^{حالتی}

لَوْلا ^{مبتدا} الدین ^{مبتدا} لجحد الناس

موجود > خبر خبروف برای الدین

** لَوْلا ^{*} بدر جمله اسمیه می آید خبرش و جواباً محذوف

می شود و جوابش همراه با لام تأکید می آید

جواب لَوْلا = لَنْتَمَنََّنَّ خَبِر است
^{جائزین}

۳ / برای یک مبتدا می تواند چند خبر بیاید
(تعدد خبر)

وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
^{مبتدا خبر اول خبر دوم}

هر کجا از خبرها معنی مشخص
بهر خود دارند یک خبر نیست، لایفیه است

۴ / و جواب تقدم خبر بر مبتدا

از زانی که مبتدا، تکرار محض باشد و خبر ظرف یا جار و مجرور

مواضع تقدم: ۱ / خبر اسم استخفا باشد
خبر

كَيْفَ خَالِدٌ
^{مبتدا مؤخره}
^{خبر تقدم}
^{اسم استفهام}

۳ / مبتدا محصور شده باشد

مَا خَالِقٌ اِلَّا اللّٰهُ
^{ناقده}
^{خبر تقدم}
^{مبتدا محصور شده مؤخره}

اِنَّمَا عَادِلٌ عَلِيٌّ
^{مبتدا مؤخره}
^{خبر تقدم}

خبر چیزی است که معنای مبتدا را کامل می کند

عادل بودن توصیفی است برای علی

* مؤول مشتق یعنی میشود به مشتق برگرداند
غیر مؤول به مشتق یعنی نمی شود به مشتق برگرداند

این ترکیب می تواند مشتق یا جمع باشد
جمله نباشد (فقط یک کلمه باشد)

بیا مشتق
غیر رافع برای اسم ظاهر
(رافع غیر اسم ظاهر)

قائم به غیر نسبت داده شود
باید با آن ملاقات کند
قائمة به عارضت داده شود
باید با آن ملاقات کند

رافع برای اسم ظاهر

* قائم و قائمه خبری است که رفع کننده اسم غیر رافع (هو-هی) است

قائم و قائمه خبری است که رفع کننده اسم ظاهر (ابوها- ائمه) است

* خبر مشتق رافع غیر اسم ظاهر ← مبتدا و خبر باید با هم ملاقات کنند

خبر مشتق رافع اسم ظاهر ← خبر باید با چیزی که آن را رفع کرده (مرفوع) ملاقات کند

غیر مؤول مشتق

مؤول مشتق

مبتدا خبر و فاعل (هو)

زیر قائم

مطابقت

اللهم لفظا مشتق

خبر مفرد جامد غیر مؤول

مبتدا خبر و فاعل (هی)

هند قائمه

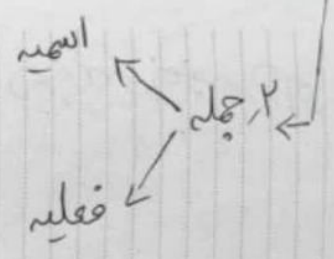
مطابقت

مبتدا خبر و فاعل (هو)

زیر قائمه ائمه

مطابقت

اولئك ^{مبتدا} بقضيم ^{مبتدا} اولياء بعض ^{خبير}
خبير جمله اسمیه (ملا مفعول)



والله ^{مبتدا} لا حيب ^{فعل فاعل هو} الفساد ^{مفعول}
خبير جمله فعلیه علام مفعول

الخبير ^{مبتدا} يكون ^{جاء وعيد} كان ^{جاء وعيد} بغير خبر ^{جاء وعيد}
الخبير ^{مبتدا} كان ^{جاء وعيد} بغير خبر ^{جاء وعيد} (كانن لله) الزنوع ^{جاء وعيد} خبر مفرد است.

*** هرگاه در جمله ای جبار و مجرور یا قارف و مفرد ف

والله ^{مبتدا} مع القابرين ^{فعل فاعل هو}
عائد مفعول

* خبر واقع شود در حقیقت خبر محذوف بوده

که این خبر می تواند یا ^{محذوف} ^{كانن} ^{يُسْتَقَرُّ} ^{يُوجَدُ}
كانن - يُسْتَقَرُّ - موجود
اسم فاعل
هسته

فعل هسته
باسمه

* رابط یا عائد بین مبتدا و خبر ارتباط برقرار می کند

روشن، لایح از آن به یک در هم است

$\frac{\text{مبتدا}}{\text{الشمس}} = \frac{\text{مبتدا}}{\text{مَنْوَالِ}} = \frac{\text{مبتدا}}{\text{بِدْرَهَمٍ}}$
 = $\frac{\text{خبر}}{\text{خَبَرَ}} = \frac{\text{خبر}}{\text{خَبَرَ}}$
 = $\frac{\text{رابط}}{\text{رابط}}$
 اصل جمله در تقدیر \Rightarrow $\frac{\text{مبتدا}}{\text{الشمس}} \text{ مَنْوَالِ} \text{ مِنْهُ} \text{ يَكُونُ} \text{ بِدْرَهَمٍ}$
 صیغ: کان کانن
 خبر: خبر
 مبتدا: مبتدا
 رابط: رابط
 از جهت مسامحه جازم جبر را خبر در تقدیر بگیریم اما در حقیقت خبر کان مذکور است (آسان کردن)

کنم یا بیان از آن در هم است

$\frac{\text{مبتدا}}{\text{الْبُرِّ}} = \frac{\text{مبتدا}}{\text{بِئْسَتَيْنِ}} = \frac{\text{مبتدا}}{\text{رَهْمًا}}$
 = $\frac{\text{خبر}}{\text{خَبَرَ}} = \frac{\text{خبر}}{\text{خَبَرَ}}$
 = $\frac{\text{رابط}}{\text{رابط}}$
 اصل جمله در تقدیر \Rightarrow $\frac{\text{مبتدا}}{\text{الْبُرِّ}} \text{ بِئْسَتَيْنِ} \text{ رَهْمًا}$
 صیغ: کان یلکون
 خبر: خبر
 مبتدا: مبتدا
 رابط: رابط
 از جهت مسامحه جازم جبر را خبر در تقدیر بگیریم اما در حقیقت خبر کان مذکور است (آسان کردن)

$\frac{\text{مبتدا}}{\text{قَالَ}} = \frac{\text{مبتدا}}{\text{عَلَيْهَا}} = \frac{\text{مبتدا}}{\text{عِنْدَ رَبِّي}}$
 = $\frac{\text{خبر}}{\text{خَبَرَ}} = \frac{\text{خبر}}{\text{خَبَرَ}}$
 = $\frac{\text{رابط}}{\text{رابط}}$
 خبر اصلی کان مذکور است، مخدري را جهت مسامحه آسان کردن بعنوان خبر گرفته
 خبر مخدري \Rightarrow $\frac{\text{مبتدا}}{\text{قَالَ}} \text{ عَلَيَّهَا} \text{ عِنْدَ رَبِّي}$
 صیغ: کان کانن
 خبر: خبر
 مبتدا: مبتدا
 رابط: رابط
 خبر مخدري

غیر مقدم صیغه مؤخر
 لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا
 اصل جمله
 الْأَمْرُ (یکون - کان) لِلَّهِ جَمِيعًا
 جاز و غیر جاز
 مکان، مکان
 متعلق به مکان همزه

اسمی که تمام صیغه‌های گذشته تاکنون مثال زیدم، از این (سه) بودند

صیغۀ ۱ ← ۲ و صفتی ← اگر مبتدا بسبب فعل باشد قبل آن اسم استغناء یا حرف نافی باشد و بعد آن اسم فاعل یا ضمیر باشد ← صیغه خواهد بود

اسم استغناء مبتدای وصفی
 فاعل (ضمیر)
 ما قائم زید
 فاعل (اسم ظاهر)
 مبتدای وصفی
 فاعل (ضمیر)
 أنت
 فاعل (ضمیر)

اسم استغناء
 قائم و صفتی
 فاعل (اسم ظاهر)
 چه بعد مبنی که
 (بعد قسمه ضمیر)
 أنت
 فاعل
 مبتدای مؤخر
 مبتدای وصفی
 یا فاعل می تواند بگیرد

ناتمه؛ به معنای ثابت شد حاصل شد (ثَبِتَ اِحْتِصَالَ)
* اکتفای کننده فاعلش که همان فاعلش است (با فاعل معنای کامل است)

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ
با ناسم فتنه ای
مبتدا و خبر نیاز ندارد →
فعل تام فاعل

زائده؛ معنای تفسیرش کند - هیچ عملی برایش نداریم - ضمیری هم در بر ندارد.

بین ۲ چیز لازم می آید و زائده است. پیش تر آن چیزی زائده واقع شده که بین ما و فعل توجیهی
بیاید (بفرق ما افعل) ما افعل
زائده
ما افعل
چه عاری بود علی

مضاف و مضاف الیه
موصوف و وصف
عامل و معمول

* قَرَقَ بَيْنَ نَاقِصَةٍ وَتَامَةٍ؛

كَانَ الْقِتَالُ
فَاعِلٌ
فِعْلٌ تَامٌ
به معنای حَصَلَ الْقِتَالُ
عَقَابَ مَرْفُوعِش (فاعل) اکتفای کند

كَانَ الْقِتَالُ سُدْرًا
فِعْلٌ نَاقِصٌ
اسم کان خبر کان
متکلم خبر از وقوع جنگش (۱۵) بلکه از سخن جنگی که قبلاً بوده خبری (۱۵)
تغایب مرفوعش اکتفای کند بلکه نیاز به خبر هم دارد

ظَلَّ
بَات

ناقصه؛ در اللم می کنند بیدردیک سرن معنی جمله به وقت فخر و سب
ظَلَّ زَيْدٌ سَائِرًا ^{اسم ظال خبر قلیل}
بَاتَ عَمْرُوٌ نَائِمًا ^{اسم}

* به معنای صاف هم می آید و اِذَا بَشَّرْنَا أَخْرَجْتُمْ بِالْأَنْفِ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَرًا

تاقده زحانی است که ظَلَّ به معنای استمداد بیدرد کرد ^{سند قاعلی} ظَلَّ الْخُدْرُ ^{اسم} ← اِشْمَرُ آفَسُ اِزْوَادِ بَدْرِ الدَّرْدِ
و بَات به معنای فرود آمدن بَاتَ زَيْدٌ بِالْقَوْمِ ← سَرَلِ فرود آمد زید بر قوش

* در اللم می کنند بر استمداد نبوت خبیرش برای سمس (و بر آهنگ این افعال لازم است که یکی از حروف
نقی برسد آن بیاید) فقط در حالت ناقصه باید همراه با یکی از حروف نقی

بُرِجٌ وَ انْفَكَّ به معنای تافه و قتی که به معنای ذهب و انفصل باشد.
لَا أَتَبْرَجُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ ← لَا أَذْهَبُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ
فَاعِلٌ (أَتَابَرَسْتُ) بِمَعْنَى
حرف نقی نیست در حالت تاقده لزومی به آمدن

بُرِجٌ الْعَقْلُ الْمَخْفَى ← زَهْدُ الْقَلْبِ مِنَ الْمَخْفَى
لَمْ يَنْفَصِلِ الْخَاتَمُ ← انْفَلَتْ عُقْدَةُ الْحَبْلِ ← انْفَصَلَ عُقْدَةُ الْحَبْلِ
فَاعِلٌ (بَارَسْتُ جِدَانَهُ) كَرِهَهَا رِيَالًا

ما زال
ما بَرَجَ /
ما فَتَرَ /
ما انْفَكَّ

جوانه انگیز

مادام

ناقصه و دلالت کند بر معین کردن وقت کاری در مدت زمانی با ثبوت خیرش بر اسمش
آ قفوه ملام اسم جملی = می استهزا میکند اعیر نقیسه

* لزوماً فعل دام با مایی می آید که مای مصدریه لازمه باشد

باقه و آن به معنی باقی ماندن است
خالدين فيها مادامت السموات والارض ← بعثت السموات والارض
باقی ماند

ليس ← دلالت می کند بر نفی معنای جمله در زمان حال ← ليس زيد قائماً
اسم ليس خبر ليس
زيد استاده نیست